

شرط چهارم مترجمی

علی خزاعی فر

می گویند، و درست هم می گویند، مترجمی سه شرط دارد: آشنایی با زبان مبدأ، آشنایی با زبان مقصد و آشنایی با موضوع کتابی که قرار است ترجمه شود. آنچه نمی گویند این است که مترجمی یک شرط چهارمی هم دارد که از سه شرط دیگر، اگر مهم تر نباشد، کم اهمیت تر نیست زیرا به آن سه شرط جهت و هدف می دهد. آن شرط چهارم داشتن یک مبنای نظری معین برای همه تصمیم‌هایی است که مترجم از ابتدا تا انتها و در دو سطح خرد و کلان می گیرد به نحوی که اجزای مختلف ترجمه‌ای که براساس چنین مبنایی نوشته می شود با یکدیگر در تضاد نیستند و بین آنها انسجامی قابل دفاع وجود دارد. منتقدین ترجمه در گذشته ترجمه‌ها را معمولاً با معیارهایی مثل زیبایی، روانی، وفاداری و دقت می سنجیدند. معیار «انسجام» معیار جدیدی است که از دل مطالعات ترجمه در عصر جدید بیرون آمده و مبتنی است بر یک بنیان نظری به نحوی که با استدلال می توان نشان داد که انتخاب‌های مترجم در دو سطح خرد و کلان انسجام دارند یا خیر. هدف من در این مقاله این است که، فهرست‌وار، نشان بدهم این بنیان نظری چه دانشی را در برمی گیرد.

بحث نظری درباره ماهیت و سازوکار ترجمه در ایران چندان قدمتی ندارد. در دوره جدید ترجمه در ایران معاصر که صدوپنجاه سال را شامل می شود، ما ترجمه را طبعاً با عمل ترجمه آغاز کردیم، ولی در خلال کار، حتی در دوران طلایی ترجمه در دهه چهل، ما به بحث درباره مبنای نظری ترجمه پرداختیم. مترجمان در دنیای بسته خود کار می کردند؛ نه مشکلاتشان را مطرح می کردند، نه درباره دیدگاه‌هایشان صحبت می کردند، نه تجربیاتشان را منتقل می کردند. انگار ترجمه کردن، مثل نوشتن، عملی بدیهی است و همه می توانند ترجمه کنند؛ هرچند که برخی خوب و زیبا ترجمه می کنند، و برخی کمتر از این استعداد برخوردارند. و البته تعجبی هم ندارد که در کار مترجمان

تفاوت‌ها و تناقض‌های بسیار دیده می‌شود.

یکی از دلایلی که ما در دوران اخیر کمتر دربارهٔ ماهیت و سازوکار ترجمه صحبت کرده‌ایم این است که ما اساساً سنت گفت‌وگو دربارهٔ ترجمه هم نداشته‌ایم. مترجمان گذشته ما اگر رسالاتی منحصراً دربارهٔ ترجمه نوشته‌اند، در مقدمهٔ ترجمه‌هایشان هم صحبتی دربارهٔ شیوهٔ کار خود نکرده‌اند. و لذا طبیعی است که زبانی هم برای صحبت دربارهٔ ترجمه شکل نگرفته بود و معلوم نبود متن ترجمه‌شده چه تفاوت‌های ماهوی با متن تألیفی دارد.

در غرب، بحث دربارهٔ ترجمه از قدیم‌الایام متداول بوده ولی بیشتر مبنای ذوقی داشته است. ظهور رشتهٔ دانشگاهی مطالعات ترجمه در غرب دو تحول اساسی به دنبال داشته است: الف: ایجاد فرازبانی برای سخن گفتن دربارهٔ ترجمه و ب: به کار بردن شیوه‌ای مبتنی بر استدلال و داده‌های متنی برای پژوهش دربارهٔ متن ترجمه‌شده. یافته‌های ارزشمند رشتهٔ مطالعات ترجمه به تدریج از حلقهٔ بستهٔ پژوهشگران دانشگاهی ترجمه خارج شده، به محافل مترجمان و ادبا هم سرایت کرده و به بحث‌هایی جدید و بینشی جدید دربارهٔ ترجمه دامن زده است. البته طبیعی است که مترجمان و ادبا و پژوهشگران زبان واحدی ندارند و مترجمان هم همیشه به سادگی تسلیم حرف‌های پژوهشگران نمی‌شوند و ادبا هم به پژوهشگران ترجمه به چشم رقیب نگاه می‌کنند و از خود مقاومت نشان می‌دهند، اما در درازمدت بحث‌هایی که نخست در محافل دانشگاهی ترجمه مطرح شده سرانجام راهش را به محافل ترجمه و محافل ادبی هم باز کرده است.

در ایران نیز، به غیر از اینکه سنت سخن گفتن دربارهٔ ترجمه چندان رونقی نداشته است، وضعیت کم و بیش مشابهی وجود دارد. برخی مترجمان و ادبا همچنان نسبت به حرف‌های نو دربارهٔ ترجمه مقاومت نشان می‌دهند و برخی دیگر به اهمیت این حرف‌ها پی برده‌اند. این دوگانگی در نظرخواهی ما از مترجمان و صاحب‌نظران ترجمه که در شمارهٔ قبل به چاپ رسید کاملاً محسوس است. برخی‌ها به رابطهٔ سازنده و ضروری میان نظریه و عمل ترجمه هنوز باور ندارند. دلیل ناباوری آنها عمدتاً دو چیز است: اول اینکه معتقدند مترجمانی بدون آشنایی با نظریه ترجمه‌های عالی نوشته‌اند و لذا ترجمه کاری مبتنی بر شمع و ذوق است. و دوم اینکه آنچه اینها تاکنون به عنوان نظریه دیده‌اند یا شنیده‌اند متقاعدشان نکرده که نظریه می‌تواند کمکی به کار عملی ترجمه بکند.

ما در شماره‌های گذشته، به خصوص در سرمقالهٔ شماره قبل، به این دو اشکال پاسخ

داده‌ایم و به‌طور کلی در سی سال گذشته همه تلاش ما در جهت تثبیت این گفتمان بوده که «نظریه، خواه نظریه‌ی ضمنی، خواه نظریه‌ای خاص، جزء لاینفک عمل ترجمه است.» وقتی از منظر نظری به ترجمه می‌نگریم، نه به اغلاط ترجمه کار داریم، نه به زیبایی و وفاداری ترجمه. هدف ما این است که ببینیم متن ترجمه‌شده اولاً به‌عنوان «متن» و ثانیاً به‌عنوان «ترجمه» اثری دیگر تا چه حد از انسجام درونی برخوردار است، یعنی این انسجام و یکدستی، براساس مبانی نظری خود مترجم، تا چه حد قابل دفاع است. بدیهی است تا مترجم طرح نظری مشخص و جامعی برای ترجمه اثری نداشته باشد نمی‌تواند کاملاً تصادفی به ترجمه‌ای منسجم برسد. البته ممکن است مترجمی چنین طرحی را بدون اینکه بر زبان بیاورد در ذهن خود داشته باشد، ولی آشنایی قبلی با اجزای چنین طرحی برای عموم مترجمان بسیار ضروری و سودمند است. ضمن اینکه پژوهش‌های من درباره ترجمه‌های ماندگار بسیاری از مترجمان بزرگ دوران پیشین نشان می‌دهد که حتی آنها هم می‌توانستند از این مباحث نظری سود ببرند و از وجود برخی تناقض‌ها و خطاهای نظری راه یافته به ترجمه‌هایشان جلوگیری کنند. البته همه مترجمان نیازی نیست که روشی واحد به کار ببرند و از یک نظریه واحد پیروی کنند. مترجمان می‌توانند نظریه‌های مختلفی در باب ترجمه داشته باشند ولی آن نظریه‌ها باید به‌نحوی منسجم و جامع، یعنی بدون هیچ تناقض و خللی، در کارشان انعکاس یافته باشد به‌نحوی که مترجمان بتوانند جوابگوی نقدهای وارد بر مبانی نظری‌شان باشند.

حال ببینیم این مبانی نظری چیست و چه نوع دانشی را در برمی‌گیرد. این دانش نظری مبتنی را فهرست‌وار در قالب سؤال‌های زیر ارائه کرده‌ایم. بدیهی است سؤال‌ها به موارد زیر محدود نمی‌شود و اینها صرفاً برخی از سؤال‌هایی است که ما در شماره‌های قبلی مترجم سعی کرده‌ایم پاسخ بدهیم. برخی از این سؤال‌ها جزء نگر و برخی کُل نگر هستند ولی قطعاً نوع پاسخ مترجم به هر دو نوع سؤال در تصمیم‌های او در سطح خرد و کلان تأثیر دارد:

۱. در فرهنگ بشری، مترجم چه نقشی در ایجاد رابطه میان «ما» و «دیگری» دارد؟
۲. مترجمان پیشگامان تحولات زبانی فرهنگی هستند یا ادامه‌دهندگان و حامیان سنت زبانی فرهنگی موجود؟
۳. تعادل میان متون مبدأ و مقصد در سطح خرد اهمیت بیشتری دارد یا در سطح کلان؟

۴. ترجمه ممکن است بهتر یا بدتر از متن اصلی باشد، ولی آیا می‌توان به ترجمه‌ای «عین» متن اصلی دست یافت یا اینکه ترجمه صرفاً با قبول نسبت معنی می‌یابد؟ این نسبت چه «اقتضائاتی» دارد؟
۵. از آنجاکه متن ترجمه‌شده نوعی «متن» است، تعریف شما از «متن» و «متنیت» چیست و ویژگی‌های ذاتی «متن» که آن را از «نامتن» جدامی کند کدام است؟
۶. از آنجاکه متن ترجمه‌شده، «ترجمه» اثری دیگر است، نسبت میان اصل و ترجمه را چگونه تعریف می‌کنید؟
الف: متن ترجمه‌شده لازم نیست رنگ و بوی ترجمه داشته باشد؛
ب: متن ترجمه‌شده ممکن (طبیعی) است رنگ و بوی ترجمه داشته باشد؛
ج: متن ترجمه‌شده لازم است رنگ و بوی ترجمه داشته باشد.
۷. دسته‌بندی شما از انواع متن چگونه است و روش‌های مختلف ترجمه براساس انواع متن کدام است؟
۸. تعریف سبک چیست؟ چگونه می‌شود سبکی را «منتقل» کرد؟
۹. فرق بین «بازسازی» و «بازآفرینی» چیست؟
۱۰. تعریف شما از «وفاداری» چیست؟ وفاداری به چه و وفاداری به که؟ چگونه می‌شود وفاداری به نویسنده و خواننده را بدون تناقض جمع کرد؟
۱۱. فرق بین «سبک شخصی»، «سبک نویسنده» و «شبه‌سبک» چیست؟
۱۲. معایب لفظ‌گرایی کدام است؟ آیا ترجمه «لفظ‌گرا» دقیق‌تر است؟
۱۳. با عنایت به تفاوت‌های طبیعی زبان‌ها و فرهنگ‌ها، «جوازات» مترجم کدامند؟
۱۴. تعریف شما از لحن چیست و تشخیص و انتقال آن به ترجمه چه اهمیتی دارد؟
۱۵. «طبیعی بودن» زبان اشخاص داستان و «تنوع زبانی» آنها چه اهمیتی دارند؟
۱۶. فرق بین «تعادل سبکی» و «تعادل ژانری» چیست و کدام اهمیت بیشتری دارد؟
۱۷. انسجام روایی چیست و چگونه ایجاد می‌شود؟
۱۸. انتظارات خواننده ترجمه چه اهمیتی در تعیین زبان ترجمه دارد؟ آیا بسط یا قبض یا اصلاح یا زیباسازی زبان نویسنده مجاز است؟
۱۹. آیا رعایت معیارهای حاکم بر تألیف متون ادبی در ترجمه ضروری است؟
۲۰. تعریف شما از «اخلاق در ترجمه» چیست و این اخلاق در کجا نمود می‌یابد؟